

جلوگیری از امیال آن، با خلاصه‌ای از رای افلاطون قرار داده و چنین گفته است... هوی و طبع همواره ما را وامی دارند که لذات حال را بجوئیم، بی آنکه درباره عاقبت کار اندیشه و تأمل کنیم، از آنها پیروی نمائیم... آنان که مدام به شهوت‌های خود تمکین می‌کنند و در شهوت منهک می‌شوند به مرحله‌ای می‌رسند که دیگر از آنها لذتی نمی‌برند و با وصف این، از ترک آنها عاجزند مثلاً با آنکه آمیزش با زنان و باده‌گاری و سماع از نیرومندترین و استوارترین شهوت‌هاست باز کسانی که دچار آنها می‌باشند کمتر از مردانی که افراط کار نیستند لذت می‌برند... جالینوس می‌گوید، از آنجا که ما خود را بحد افراط دوست داریم ممکن نیست که به هوای نفس خود آگاه گردیم و خطاهای آن را دریابیم از این روی باید آن را بعهده دیگری محول سازیم، او سپس درباره آن شخص دیگر و چگونگی برگرداندن آن چنین گوید، اگر شما مردی را در شهر خود دیدید یا آواز او را شنیدید که مورد ستایش مردم است برای اینکه کسی را به تعلق نمی‌ستاید باید نخست به او نزدیک گردید تا ببینید که او چنانکه مردم درباره او می‌گویند و او را می‌ستایند هست یا نه، اگر دید او مکرراً به خانه توانگران و ارباب قدرت و حتی به خانه سلطان می‌رود و به آنان بخاطر زر و زورشان احترام می‌کند و با آنان بر سر یک سفره می‌نشیند یقین کنید که به شما دروغ گفته‌اند که این مرد جز حقیقت را نمی‌گوید، زیرا کسی که چنین زندگی برای خود برگزیند نه تنها راست نمی‌گوید بلکه وجودش سراپا شر است زیرا او هواخواه آب و خاک و جاه و زر و زور است. اما اگر دید او مردی است که زبان چابلوسی به زورمندان و توانگران نمی‌گشاید و به دیدار آنان نمی‌رود و بر سفره آنان نمی‌نشیند بلکه برطبق اصول درست زندگی می‌کند بدانید که این مرد آن مرد است که حقیقت را می‌گوید، به او تقرب جوئید و در خلوت از او بخواهید که آنچه از هوی نفس در شما سراغ دارد در حال برای شما آشکارا باز نماید و به او بگوئید که شما بسیار از این خدمت او سپاسگزار خواهید بود و مرتبت او را برتر از کسی خواهید داشت که شما را از بیماری جسمانی رهائی بخشیده است، اگر پس از مدتی چیزی درباره شما نگفت دوباره به او نزدیک شوید و زبان الحاح بگشائید اگر این بار، او گفت که چیزی از شما نمی‌داند که حاکی از هوای نفس باشد زودباور نکنید و میندارید که شما ناگهان از خطا آزاد شده‌اید بلکه احتمال دهید که آن شخص توجه وافق به شما مبذول نداشته و در این امر غفلت ورزیده و یا آنکه ترسیده است که اگر حقیقت را به شما گوید مورد نفرت شما قرار گیرد

و یا آنکه باور نمی دارد که شما از دل و جان می خواهید که بر خطاهای خود واقف شوید.

رازِ چنانکه دیده شد در پایان این فصل اشاره می کند به اینکه آدمی باید بوسیلهٔ همسایگان و همکاران و دوستان و حتی دشمنان بر عیوب خود واقف گردد و می گوید که جالینوس در این باره کتابی نوشته و آن را بنام «فی إن الاخیار ینتفعون باعدانم» کرده است و در آن سودهائی را که از طرف یکی از دشمنانش باو عاید گشته یاد کرده است... همین اندیشه در نظر شاعر شیرین زبان ما سعدی بود، آنجا که گفته است:

کو دشمن شوخ چشم ناپاک تا عیب مرا به من نماید  
 رازی در جای دیگر دربارهٔ اینکه آدمی از عیوب نفس خود ناآگاه است چنین گفته:

«آدمی از عیوب نفس خود کور است و اندک محاسن خود را بیش از آنچه که هست می پندارد.» این تعبیر نیز در سخنان افلاطون سابقه دارد. او می گوید: «این در طبیعت آدمی نهاده شده که از خطاهای محبوب خود چشم پوشی کند و هیچ محبوسی دوست داشته تر از نفس، برای آدمی نیست.» و نیز گفته اوست: عاشق دربارهٔ معشوق کور است. (یعنی عیب معشوق را نمی بیند).

جالینوس در کتاب درمانِ هوای نفس این مطلب را با تفصیل بیشتری بدین گونه یاد می کند: چنانکه «ایزوپ» می گوید دو زنبیل یکی از پیش و دیگری از پس بگردن ما آویخته است، زنبیل پیشین مملو از عیوب دیگران است و زنبیل پسین از عیوب خودمان پر گشته است. به این دلیل است که ما عیبهای دیگران را می بینیم ولی از عیبهای خود غافل می مانیم. این مطلبی است که همه آن را راست می دارند، افلاطون دلیل آن را چنین بیان می کند، که چشم عاشق به معشوق کور است بنابراین اگر هر یک از ما خود را بیش از همه چیز دوست داشته باشد باید که در مورد خود کور باشد پس چگونه میتواند بدیهای خود را ببیند؟ و چگونه میتواند خطای خود را تشخیص دهد؟

و همین مضمون است که در احادیث اسلامی بصورت حُبِّكَ الشَّيْءُ يُعْمَى وَ يُصَمَّ دیده می شود و مراد از آن این است که عشق و محبت، آدمی را کور می کند و در ادب فارسی هم بکار برده شده. مولوی می گوید:

درو وجود توشوم من منعدم چون محبم حُبُّ یعمی و یصم



... در فصل ششم درباره عجب بحث می کند و علت این عارضه را در این می داند که آدمی خود را افزون از آنچه هست تصور می کند... بهتر آنست که انسان سنجش خوبیها را بدیهای خود را به دیگری واگذارد، بنابراین رازی در این باب نیز همان طریقه جالینوس را برگزیده است... رازی می گوید: نه تنها آدمی نباید خود را افزون از آنچه هست بداند بلکه نباید هم خود را کمتر از آنچه هست تصور کند، بلکه باید آشنا و عارف بنفس خود باشد و خود را همان پایه که واقعاً هست بداند. جالینوس نیز برای رفع عجب و اصلاح اخلاق پیشنهاد می کند که آدمی باید خود را بشناسد و این خودشناسی «حکمت عظیمی» است. نیز در جای دیگر گوید: من در جوانی عبارت معروف «خود را بشناس» را بی اهمیت تلقی می کردم تا اینکه در سالهای بعد پی بردم که خردمندترین مردمان می توانند خود را چنانکه هستند بشناسند....

رازی در فصل هفتم درباره «حسد» می گوید که آن نتیجه بخل و شره است و می نویسد فرق میان شریر و خیر آنست که اولی از مضار دیگران لذت و از سود آنان رنج می برد و دومی بالعکس. او معتقد است که این عارضه از آنجا بوجود می آید که آدمی عقل را نادیده گیرد و هوی را دنبال کند و درمان آن به این است که با بصیرت نفس ناطقه و نیروی نفس غضبیه (نفس بهیمی) خود را که منشأ این رذیلت است سرکوب سازد....

بمیرتا برهی ای حسود کاین رنجیست  
که از مشقت آن جز به مرگ نتوان رست

«سعدی»

رازی در فصل هشتم درباره غضب و خشم بحث می کند و می گوید: این عارضه هرگاه از حد خود تجاوز کند زیان آن بر خشم گیرنده سخت تر و بیشتر است از آنکه مورد خشم واقع شده است. او سپس از جالینوس نقل می کند که گفته است مادرش هرگاه باز کردن قفلی بر او دشوار می نمود از شدت خشم بر قفل می جست و آن را به دندان می گرفت... رازی نتیجه می گیرد که میان آنکه در حال خشم فکر و رویت خود را از دست می دهد و میان دیوانه جدائی بسیاری نیست. در فصل نهم رازی درباره دروغ و عوارض آن سخن می گوید و آن را نتیجه هوی می داند و معتقد است جز پشیمانی و اندوه و درد ثمره ای ندارد. او فقط دروغی را تجویز می کند که جان کسی را از مرگ رهایی بخشد، این نظر سخن معروف سعدی را بیاد می آورد که «دروغی مصلحت آمیز به که راستی فتنه انگیز»... رازی از فصل دهم تا شانزدهم درباره صفات و اعمال زیر یعنی بخل، فکر

و نگرانی زائد و زیان آور، اندوه، حرص، انهماک در می خواری، مقاربت افراط آمیز، ولع و سخن عبث، بحث می کند و راه خوشبختی را در اعتدال و میانه روی می داند... رازی در فصل هفدهم در باب کسب مال و اندوختن و هزینه کردن آن سخن می گوید و معتقد است: «توانگری در صناعت است و صانع باید به اندازه هزینه و ذخیره روز تنگدستی، کسب کند.»

... جالینوس می گوید: «همچنانکه اعتدال اعضا، در آدمی موجب جمال بدن می گردد، اعتدال نفس موجب جمال نفس می شود. خیر و شر برای نفس همچون صحت و بیماری برای بدن است و همچنانکه قبح و زشتی برای بدن مکره است، برای نفس نیز ناخوش است... میانه جوئی بهترین چیز است.»<sup>۱</sup>

### اخلاق در نظر فارابی

فارابی کتب متعددی در موضوع اخلاق نوشته است. به نظر او سعادت آخرین هدفی است که آدمی برای وصول به آن می کوشد و سعادت بالاترین چیزهاست... فارابی می گوید: برخی از اعمال آدمی در خور ستایش است و برخی شایسته نکوهش و برخی نه در خور ستایش نه در خور نکوهش.

فارابی تأکید می کند که اخلاق پسندیده و اخلاق ناپسند، هر دو در اثر ممارست و تمرین کسب می شوند و اگر کسی را اخلاق پسندیده نباشد می تواند در اثر ممارست و عادت آن را تحصیل نماید، و عادت عبارتست از قیام به یک عمل واحد پی در پی و بسیار در زمانی طولانی و اوقاتی نزدیک به هم.<sup>۲</sup>

عمل صالح عملی است که در حد اعتدال باشد، زیرا افراط هم برای نفس مضر است و هم برای جسد... اما نخستین اعمال نیک شجاعت است، و آن حد اعتدال است، میان تهور و جبن - و کرم حد اعتدال است میان بخل و اسراف - اما لذات برخی جسمانیند که از راه حواس حاصل می شوند و برخی فکری. لذات جسمانی را زودتر می توان شناخت و سبکتر می توان به آنها رسید ولی زود پایان می یابند، اما لذات فکری

۱. فیلسوف ری، تألیف آقای مهدی محقق استاد دانشگاه، از صفحه ۱۶۹ ببعده (به اختصار).

۲. التبیة علی سبل السعادة، ص ۸.



دیر حاصل شوند ولی دیر پایند. اما خصالی که آدمی را به انجام کارهای پسندیده یاری می کند مهمترین آنها خوب فکر کردن و نیروی تصمیم و تشخیص خوب داشتن است.<sup>۱</sup>»

## اصلاح اخلاق

شیخ الرئیس گوید: «هر کس خواهد که خود را اصلاح کند، باید که در اخلاق مردم تفتحص کند و آنچه را نیکوست برگزیند و بدان اقتدا کند و آنچه را ناپسند است به دور افکند و از آن دور گزیند.» و ابن مقفع گوید «بر عاقل واجب است که نیکبهای مردم را جستجو کند و در نفس خود ثبت کند، و آنچه آنکه در اصلاح بدیها گفتیم، نفس خود را به انجام آن نیکبها ملزم سازد.» نیز گوید «بر عاقل واجب است که دو آینه برگیرد، در یکی معایب نفس خود را بنگرد و تا آنجا که می تواند به اصلاح آن پردازد، و در دیگری نیکبهای مردم را بنگرد، و تا آنجا که می تواند خود را به آنها متحلی سازد.<sup>۲</sup>» و برای آنکه آدمی در دام غرور نیفتد و گمراه نشود، شیخ الرئیس از کسی که قصد اصلاح نفس خود را دارد، طلب می کند که دوستی خردمند و مهربان برگزیند، تا او را به منزله آینه باشد، و حسن و عیب او را به صراحت بازگو کند. ابن مقفع گوید: بر خردمند واجب است که دوستی و صحبت نکند مگر با کسی که در علم و دین و اخلاق او را فضیلتی باشد تا آن صفات نیک از او فرا گیرد و با آنکه در اصلاح معایب با او همداستانی کند، اگرچه بر او برتری نداشته باشد. زیرا خصال پسندیده چیز به کمک دوستان و یاران زنده و بارور نمی شوند.»

شیخ الرئیس معتقد است که نیازمندترین مردم به اصلاح رؤسا هستند، زیرا ایشان به سبب غفلتشان از خود و تعلق گویی مردم و اندرز ناپذیری، و امتناع مردم از اظهار عیوبشان، از صالحان فاصله بسیار دارند. ابن مقفع نیز در کتاب ادب الکبیر در این معنی به تفصیل سخن گفته است، چنانکه گویی شیخ پای در جای پای او نهاده و از زلال او سیراب شده است.<sup>۳</sup>»

✕ غزالی در کیمیای سعادت می نویسد: «... از آدمی ناقص تر و بیچاره تر، امروز

۱. حنا الفاخوری - خلیل الجبر: تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه آیتی، ص ۴۳۲ و ۴۳۳ به اختصار.

۲. الادب الصغیر، ص ۵۵. ۳. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی. پیشین، ص ۵۱۰.

کیست که اسیر گرسنگی و گرما و سرما و بیماری و درد و اندوه و رنج و خشم و آزار است؟<sup>۱</sup>

### نقش عادات بنظر غزالی

«... اگر ما در مطالعه شؤون مختلف زندگی دقیق شویم، می بینیم اکثر جنبشها و فعالیتها ما مبتنی بر عادات است طرز خوردن و آشامیدن، پوشیدن جامه و لباس و روش ما در برخورد و سلام به یکدیگر، و تفکر و عکس العملهایی که در برابر موقعیتهای گوناگون از ما به چشم می خورد، غالباً عبارت از عاداتی است که از رهگذر تکرار در ما ثبات و استقرار یافته اند. اهمیت و ارزش عادت تا آن پایه است که غزالی یک چهارم کتاب عظیم احیاء را با عنوان «العادات» ویژگی بخشیده است.

ابن سینا در تعریف عادت می گوید: عبارت از تکرار زیاد یک عمل در زمانهای نزدیک به هم می باشد که در دراز مدت ادامه می یابد (رسالة العهد).

ابن مسکویه، عادت را چنین تعریف می کند: حالتی است در روان انسان، که او را به انجام عمل، بدون نیاز به اندیشه و تأمل، سوق می دهد.

مفهوم عادت از نظر غزالی را می توانیم از مجموعه آراء او استخراج کرده و بگوئیم: عادات عبارت از حالت و یا خصوصیت روانی است که در آدمی پدید می آید و اثر خود را بر جوارح و اندام انسان افاضه می کند و خواهان قیام به عمل است... این اعمال در آغاز امر توأم با تکلف و احساس رنج و زحمت صورت می گیرد ولی سرانجام بصورت یک رفتار طبیعی و عاری از تکلف درمی آید (احیاء ۳/۵۸).<sup>۲</sup>

در مقابل عادات مفید و پسندیده عادات زشتی وجود دارد که طبق تعبیر جاحظ به صورت «طبیعت ثانویه» و به گفته غزالی بصورت «طبیعت پنجم» انسان درمی آید و مالا رهایی از حکومت عادت دشوار می شود، زیرا همین عامل عادت تمایلی در روان انسان برای تکرار عمل می آفریند... خطر عادت آنگاه شدت می یابد که عادات زشت بر مردم و جامعه تسلط می یابد. چنین عاداتی سرانجام از تقلید کورکورانه سر برمی آورد که فرد و

۱- کیمیای سعادت، ص ۲۷.

۲- دکتر عبدالکریم عثمان: روانشناسی از دیدگاه غزالی، ترجمه دکتر حبیبی، ص ۹۷ و ۹۸ و ۱۱۲.



جامعه را به جاهایی می کشاند که حتی عقل و خرد نمی تواند آنرا بپذیرد و تأییدش نکند. به همین جهت غزالی به نبرد با تعصب و تقلید ناشی از عادت ناخواسته و نامطلوب برخاست.<sup>۱</sup>

«... غزالی راجع به اخلاق نکوهیده چنین گفتگو می کند: ۱- تعریف خوبیهای نکوهیده و بیان حقیقت آن، عواملی که اخلاق مذموم را بارور می سازد، آفات و عواقب سوئی که از اخلاق نکوهیده ناشی می شود، علامات و نشانه های اخلاق مذموم، طرز درمان اینگونه عادات...»<sup>۲</sup>.

غزالی در میزان العمل اخلاق را عبارت از اصلاح و ویراستن قوای سه گانه تفکر، شهوت و غضب می داند و می گوید: «همانطور که از پلیدیها دوری می گزینیم باید از عادات زشت پرهیز کنیم و خود را به «خلق نیکو» بیاراییم و فضیلت را در اعتدال و میانه روی جستجو کنیم «وَكذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا، شما را امتی میانه رو قرار دادیم.»<sup>۳</sup> (بقره: ۱۴۳)

### دوستان واقعی به نظر امام غزالی

یکی از لذتها و سعادهای بشری گذراندن ساعات فراغت زندگی، با دوستان یکدل است. به نظر امام غزالی هر کسی شایسته دوستی نیست و دوستان صدیق باید از نعمت عقل و حُسن خُلق برخوردار و به زیور صلاح و عفاف و پاکدامنی آراسته باشند. امام جعفر صادق رضی الله عنه گفته است که: «از صحبت پنج تن حذر کنید: یکی دروغ زن، که همیشه با وی در غرور باشی؛ و دیگر احمق که آنوقت که سود تو خواهد زبان گُند و نداند؛ و بخیل که بهترین وقت تواز تو ببرد؛ و بد دل که در وقت حاجت ترا ضایع نماید؛ و فاسق که ترا به یک لقمه بفروشد... بدانکه عقد برادری و صحبت چون بسته شود همچون عقد نکاح است و وی را حقوق است...»<sup>۴</sup>.

مولوی در اشعار زیر خطر تقلید و تبعیت کورکورانه از اطوار و حرکات دیگران را به باد انتقاد می گیرد و آثار و نتایج نسنجیده را گوشزد می کند:

۲. همان کتاب، ص ۳۲۷.

۱. همان کتاب، ص ۱۱۳.

۴. امام محمد غزالی: کیمیای سعادت، ص ۳۱۴.

۳. همان کتاب، ص ۳۳۰ و ۳۳۵.

مرکب خربُرد و در آخور کشید  
لوت آوردند و شمع افروختند  
خسته بود و دید آن اقبال و ناز  
نرد خدمتهاش خوش می باختند  
خانقه تا سقف شد پرود و گرد

صوفی در خانقاه از ره رسید  
... هم در آن دم آن خرک بفروختند  
و آن مسافرنیز از راه دراز  
صوفیانش یک بیک بنواختند  
لوت خوردند و سماع آغاز کرد

پس از آنکه صوفیان بی بندوبار لوت و حلوا خوردند و رقص و سماع آغاز کردند، مطرب با ساز و ضرب «خر برفت و خر برفت آغاز کرد» و جمله حاضران با او هم آواز و هم صدا شدند، صوفی غافل و بی نوا که از راه تقلید با آنان هم قدمی می کرد، چون شور و حال صوفیان پایان گرفت به خادم خانقاه روی آورد و خر خود را مطالبه کرد. خادم صادقانه گفت: من در جمع صوفیان یکن نبودم و آنان به ظلم و زور خر را از دست من ربودند. صوفی نادم گفت چرا از این ماجرا مرا آگاه نساختی؟ خادم در جواب:

تاتورا وقف کنم زین کارها  
از همه گویندگان با ذوق تر  
زین قضا راضی ست، مردی عارف است  
ای دو صد لعنت بر این تقلید باد...

گفت واله آمدم من بارها  
توهمی گفتمی که خرفرت ای پسر  
باز می گشتم که او خود واقف است  
خلق را تقلیدشان برباد داد

### جهاد اکبر و جهاد اصغر - خصم برون و خصم درون

مراد از خصم برون دشمنان هر کس و هر انسانی است و مقصود از خصم درون نفس و شهوت و آرزوهای نامحدود آدمی است.

ای شهان کشتیم ما خصم برون  
مانند خصمی زو بتر در اندرون  
با این بیان مولوی نشان می دهد که جهاد و مبارزه با نفس و شهوت و تزکیه و تهذیب آن به مراتب دشوارتر است از جنگ با دشمن خارجی.

حدیث: «قدمم من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر - و مجاهدة العبد هواء»، مؤید این سخن است.

چونک وا گشتم ز پیکار برون  
به بظلمیوس نسبت می دهند که گفته است: الثَّقْسُ اَغْلَبُ عَدُو، و مولوی در

تأیید این معنی می فرماید:



سهل شیری دان که صفها بشکنند شیر آن است آنکه خود را بشکنند  
 کشتن این کار عقل و هوش نیست شیر باطن سُخْره خَرگوش نیست  
 مجاهده با نفس سخت و دشوار است برای آنکه در حقیقت کوشی است  
 برخلاف میل و شهوت که از زندگی بشر جدا نیست.<sup>۱</sup>

### سعی و عمل توأم با توکل

میان سعی و عمل با توکل منافاتی وجود ندارد بسیاری از صوفیان می گویند:  
 التَّوَكُّلُ حَالُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَالْكَسْبُ سُنْتُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) یعنی توکل حال پیغمبر و سعی  
 و عمل سنت اوست.

گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببندند  
 روایت است که عربی به حضور پیغمبر آمد و شتر خویش را یله و رها کرده بود.  
 حضرت پرسید شترت را کجا گذاشتی؟ گفت آنرا رها باز گذاشتم و به خدا توکل کردم.  
 فرمود: **إِعْقَلْهَا وَتَوَكَّلْ** یعنی «پایش را ببند و بر خدا توکل کن».

رمز الکاسب حبیب الله شنو از توکل در سبب گاهل مشو  
 مولوی یا اشاره به احادیث و اخبار مردم را به سعی و عمل و تلاش و کوشش  
 دعوت می کند: **الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيَالٌ لِلَّهِ فَأَحْبِبْهُمْ إِلَى اللَّهِ انْفَعَهُمْ لِعِيَالِهِ**.

پایداری چون کنی خود را تو لنگ دست داری چون کنی پنهان تو چنگ  
 مولوی معتقد است که باید بر همه مصائب و مشکلات زندگانی توجه کرد و بنام  
 «توکل بر خدا» سعی و تلاش را نادیده نگرفت.

جهد حق است و دوا حق است و درد منکراندر نفی جهدش جهد کرد  
 در اثر همین اختلاف نظر و اختلاف تشخیص است که در میان آدمیان یکی به  
 صورت محمد (ص) و دیگری چون بوجهل جلوه گری می کند.

گر به صورت آدمی انسان بُدی احمد و بوجهل خود یکسان بُدی  
 در جای دیگر مثنوی می خوانیم:  
 هست ترکیب محمد لحم و پوست گر چه در ترکیب هر تن جنس اوست

ظاهرش مانند به ظاهرها ولیک قرص نان از قرص مه دورست نیک

ناگفته نماند که در میان شعرا و گویندگان عرب نیز مردانی چون ابوالعلائی معری بوده اند که در حدود هزار سال پیش با جرأت و جسارتی بی مانند مردم را به تقوی و پاکدامنی و بشردوستی فراخوانده و از عوامفریبی و ریاکاری و پیروی از عقاید و افکار خرافی برحذر داشته اند.

اینک جمله ای چند از آراء اجتماعی و اخلاقی این گوینده بزرگ را نقل می کنیم:

### اخلاق در نظر ابوالعلائی معری

«ابوالعلائی معری در درجه اول اخلاق را از جنبه اجتماعی بررسی می کند و گاهی نیز از لحاظ عقلی یا روانی به اخلاق می پردازد تا ارزش اجتماعی آنها اثبات کند. «عارف الکندی» پس از آنکه دریافت فلسفه اخلاقی ابوالعلائی شامل تمام خصوصیات انسانی است حق داشت بگوید:

«ابوالعلائی مردم را به انسانیت واقعی و معنویت حقیقی که از لغزش و خودخواهی بدور است و بر ایثار و نیکوکاری استوار می باشد دعوت می کند... انسان باید کار نیک را فقط به خاطر نیکی انجام دهد نه اینکه برای انجام کار به پاداش امیدوار باشد و یا از مکافات ترک آن بهراسد... ابوالعلائی نسبت به گروهی که به نیکوکاری تظاهر می کنند و بر سر منابر مردم را به انجام کار نیک دعوت می کنند و خود قدم خیری بر نمی دارند اظهار نفرت می کند...»

هرگاه کار نیک به تو پیشنهاد شد انجام بده و من می گویم اگر نیکی ترا فرا خواند آری بگو— من شما را به ترک ستمگری نصیحت می کنم اگر سفارش من پذیرفته شود، دیگر کسی اسیر نمی شود. — انسان خوب، کار نیک را فقط به خاطر نیکی انجام می دهد نه برای مزد و پاداش.

نیکی را از پاداش منزه بدار، زیرا اگر برای آن پاداشی آرزو کنی تجارت کرده ای. آنچه بر خود می پسندی برای مردم انجام بده و آنچه از شنیدنش خشنود می شوی به دیگران بگو— در اینجا می بینیم که ابوالعلائی قانون طلانی کنفوسیوس فیلسوف چینی را پذیرفته است. کنفوسیوس می گوید:



«با دیگران چنان کن که خواهی با تو آن کنند.»

ابوالعلا که دشمن سرسخت عوامفریبی، ریاکاری و دروغگوئی است با صراحت تمام می گوید:

«پارسای واقعی آن نیست که اگر خانه خدا را زیارت کرده باشد نیکوکارش

بنامی.»

سید و نیکوکار کسی است که به آزار کسی راضی نمی شود و اسرار مردم را فاش نمی کند. با نسبت به سیه روزان و محتاجان و یتیمانی که در اثر جنگ بی پدر شده اند بخشنده است.

در روز صدایش به دشنام بلند نمی شود و در شب به همسایگانش آزار نمی رساند.

... تسبیح بگو و نماز بخوان و کعبه را بجای هفت بار هفتاد بار طواف کن با تمام اینها تو عابد نیستی.

پیشوایان مذهبی عالم تشیع نیز مکرر به مسائل اخلاقی و لزوم خویشتن داری و کف نفس توجه کرده اند.

در نهج البلاغه حضرت امیر(ع) ضمن تعالیم گوناگون به اخلاقیات نیز عنایت شایان شده است.

وَيْلٌ لِأُمَّتِي مِنْ عُلَمَاءِ السُّوءِ

وای بر اتم از دانشمندان بد نهاد «حدیث نبوی»

آفَةُ الْعُلَمَاءِ حُبُّ الرِّيَاسَةِ

آفت دانشمندان جاه طلبی است — «از علی(ع)»

كُنْ لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا

دشمن ستمگران و یار ستمکشان باش

إِيَّاكَ وَالغَضَبُ فَاقُولَهُ جَنُونَ وَآخِرُهُ نِدْمٌ

از خشم بپرهیز که اول آن دیوانگی و پایانش پشیمانی است — «از علی(ع)»

تنها توجه و حمایت انسانها از یکدیگر مورد نظر متفکرین ایرانی قرار نگرفته بلکه حمایت و جانبداری از چهار پایان نیز کمابیش مورد توجه صاحب نظران بوده است.

## عقیده متفکرین اسلامی در مورد رفتار با حیوانات و نباتات

در دوران بعد از اسلام نیز جمعی از خیراندیشان از حمایت حیوانات و نباتات سخن گفته‌اند:

زکریای رازی در سیرت فلسفی عقیده خود را درباره انواع حیوانات چنین بیان می‌کند: «در مورد اقسام مار و عقرب و زنبور و مانند آنها چون هم به حیوانات دیگر آزار می‌رسانند و هم لیاقت آن را ندارند که انسان از آنها نیز مانند چهار پایان فایده‌ای بردارد. در کشتن و نابود کردن آنها جرمی نیست.

کشتن حیوانات اهلی و جاندارانی که از علف تغذیه می‌کنند روا نیست مگر به مدارا، و بهتر آنست که حتی المقدور از غذا قرار دادن گوشت، و تکثر مثل خود آنها خودداری کنیم. از فلاسفه، جمعی خوردن گوشت را اجازه داده و بعضی دیگر جایز ندانسته‌اند، و سقراط از کسانی است که به اینکار رای نداده است. چون حکم عقل و عدل آزار به غیر را روا نمی‌دارد، بطریق اولی رساندن آزار به خود نیز روا نیست... رُهبانیت و صومعه‌گیری عیسویان و اعتکاف مسلمین در مساجد و خودداری از کسب و تقلیل در طعام و خوردن اغذیه ناگوار و پوشیدن لباس درشت را نیز می‌توان از همین قبیل شمرد... این امور ستمی است که جماعتی به نفس خود روا می‌دارند و تحمل رنجی است که به وسیله آن رنجی بزرگتر زایل نمی‌شود.<sup>۱</sup>»

چنانکه گفتیم، اندیشه حمایت از حیوانات در ایران سابقه‌ای کهن دارد در شرح حال ابو عثمان میری رازی فقیه و صوفی قرن سوم می‌خوانیم که وی از ری، و مقام (یعنی مسکن) او به نیشابور در محله حیره بود... روزی به دبیرستان می‌رفت با چهار غلام... دواتی زرین در دست و دستاری قصب بر سر و خزی پوشیده به کاروانسرای کهنه رسید، در نگریت خری دید پشت ریش، کلاغ از جراحت او می‌کند و او را قوت آن نه که براند، رحم آمدش... در حال جبه خز بیرون کرد و بر دراز گوش پوشید و دستار قصب به وی فرو بست...»

«از تذکرة الاولیاء شیخ عطار»  
سعدی در بوستان می‌نویسد که شبلی عارف معروف گندم خرید در میان گندم موری را سرگردان یافت نگران شد و این موجود خرد و ناچیز را بجای نخستین باز گردانید:



نگه کرد موری در آن غله دید  
 ز رحمت برو شب نیارست خفت  
 مروت نباشد که این مورریش  
 چه خوش گفت فردوسی پاکزاد  
 میازار موری که دانه کش است  
 که سرگشته هر گوشه ای می دوید  
 به مأوای خود بازش آورد و گفت  
 پراکنده گردانم از جای خویش  
 که رحمت بر آن تربت پاک باد  
 که جان دارد و جان شیرین خوش است  
 صادق هدایت در نوشته های پراکنده خود از حمایت چهار پایان سخن می گوید و  
 روش بیرحمانه مردم کوی و برزن را نسبت به حیوانات بارکش و پرندگان مورد انتقاد شدید  
 قرار می دهد: «بطوری که شیخ محمد فانی در کتاب دبستان المذاهب می نویسد  
 انوشیروان نخستین شهریاری است که به حمایت چهار پایان برخاسته و نفع آنان مقرراتی  
 وضع کرده است: «... حیواناتی مثل گاو، خر، اسب را که در جوانی کار فرمودندی،  
 چون پیر شدی صاحبان ایشان به آسودگی آنها را نگاهداشتندی، و مقرر است که هر  
 حیوانی را چه مایه بار کنند هر که از آن جد گذرانیدی او را تأدیب فرمودندی...».

صاحب نظران و متفکران بعد از اسلام نیز جسته جسته زبان به حمایت حیوانات  
 گشوده اند. از جمله فردوسی طوسی مردم را از آزار موری بر حذر می دارد.

### حمایت از حیوانات

شیخ نجم الدین رازی یکی از بزرگان صوفیه در کتاب مرصاد العباد نوشته:  
 «بر چار پایان ظلم نکنند و بار گران نهند و کار بسیار نفرمایند و بسیار نزنند.  
 هر چه بر ایشان رود که زیادت از توسع ایشان باشد، حق تعالی فردا بازخواست کند و  
 انصاف ستاند و انتقام بکشد.»

خواجه نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری می نویسد:  
 «بدترین خلق خدا کسی بود که اول بر خود جور کند و بعد از آن بر باقی مردمان  
 و اصناف حیوانات.»

سید جعفر کشفی از نویسندگان متأخرین صاحب تحفة الملوک اینطور نوشته:  
 «... زیاد بر طاقت، حیوان بار نکنند... و در وقت رم کردن و نفرت نمودن، آنرا  
 نزنند بلکه تشخیص نمایند که سبب آن چه بوده است و آن را دشنام و فحش نگویند و در  
 وقت رسیدن به منزل آب و علف و سایر امور و حوایج آنرا متوجه شوند. و مهیا کنند...»

جای دیگر در بیان رعایت احوال غلام و کنیز و خادم و انواع حیوانات می گوید: «... باید با حیوانات بر وفق عدالت و انصاف و بدون جور و اعتساف رفتار نمایند و هر کدام از آنها را تا مدتی که به حسب خلقت باید که تعیش بنمایند و نفع برسانند باقی بدارند و از روی اجحاف و زیاده روی با آنها رفتار نکنند... و در غیر مصرفی که برای آن خلق شده اند مصروف ندارند... پس باید که رعایت احوال آنها به مقتضای مروت و عدالت و تقوی و دیانت نموده شود... و از آنجا که هر مخلوقی که عاجز و اسیر تو است، وکالت و ولایت خداوند مر آنرا بیشتر و استعمال رحم و مروت در حق آنها لازم تر است. لهذا رعایت نمودن احوال و حقوق حیوانات اقدام و الزم است از رعایت نمودن احوال و حقوق غلامان و کنیزان الخ...».

جای بسی تأسف است که تاکنون در ایران قوانینی جهت منع از ظلم نسبت به حیوانات تدوین نکرده اند... چنانکه در انگلیس و آمریکا مجمع حمایت حیوانات را بنام «انسانیت» Human Association می نامند. و حقیقتاً لایق این اسم می باشد، زیرا که آزار کننده حیوان، آزار کننده انسان می شود، کشته آنان دیر یا زود جانی و قاتل انسان خواهد شد، در این خصوص مونتینی خوب گفته: «این یک تفریحی برای مادران است که بچه خود را ببینند، گردن پرنده ای را می کند و سگ یا گربه را در بازی مجروح می کند، اینها، ریشه فساد و بنیاد سنگدلی و ظلم و جنایت می باشد. «بودا» نیز گفته است: «مگشید و با محبت باشید...».

... پیرلتی Pierre Loti می نویسد «من از مشاهده تیره روزی حیوانات بیشتر اندوهگین می شوم تا برای برادران خودم. زیرا که آنان بی زبان و ناتوانند.» محبت نسبت به حیوانات در هر زمان از طرف حکما و عقلا و اشخاص بزرگ برای رفاهیت زندگی مادی و پیشرفت عقلی و ذهنی و تکمیل اخلاق انسان تأکید و تصریح شده... ایرانیان که از پیشقدمان این عقیده به شمار می آیند باید هر چه زودتر دست به کار بزنند... الاغ در ایران برای زجر کشیدن و جان کندن آفریده می شود، در کوچه ها بحال رقت آوری با زخمهای زیاد، پای چلاق، شکم گرسنه، دو برابر قوه خود از طلوع آفتاب الی موقع خواب صاحبش باید بار بکشد، نوازش ندیده بجز از شلاق، و حرفی نشنیده، بغیر از فحش و دشنام. سگ خیابان را محض رضای خدا می زند، گربه را زنده در چاه می اندازند، موش را سر گذرها آتش می زنند و غیره و غیره... اگر کشتن حیوانات برای انسان مفید است چه لذتی زجر و



شکنجه او برای ما خواهد داشت؟ تا کی این پرده‌های خونین بربریت را باید کورکورانه نگاه کرد این است تربیتی که بر اطفال خود می‌آموزند... همین شکنجه‌های گوناگون منجر به بیشرفی و فساد اخلاق می‌شود... هومبلد Humboldt می‌گوید: درجه تمدن یک ملتی از رفتار آن ملت نسبت به حیوانات معلوم می‌شود.»

تربیت پدر و مادر تأثیرات عمیقی در اخلاق و رفتار بچه خواهد داشت و ظلمی که نسبت به حیوانات شده و می‌شود، مادران اطفال بطور غیرمستقیم در آن شرکت کرده و مسئول می‌باشند. مادر بی‌رحم و شفقتی که پرنده را به دست بچه خود می‌سپارد و یا پدر بی‌وجدانی که بچه خود را به شکار برده و به خون‌ریزی تشویق و تحریص می‌کند، اینها اولین مدرسه قساوت و خونخواری انسان است که باعث بی‌رحمی و جنگ و جدال می‌شود.

بر هر مادر و معلمی واجب و لازم است، در جزو درس و تربیت به بچه بیاموزد که حیوان را برای آزار کردن و کشتن نیافریده‌اند. اکنون در تمام بلاد اروپا و امریکا... تا اندازه‌ای دایرهٔ ظلم را تنگ‌تر نموده‌اند. قانون هلند برای آزار کننده حیوان یا بار نمودن زیاده از معمول چهار پایان و دشنام عابریز، مدت ۶ ماه حبس و سیصد فلرن جریمه قرار داده و قانون انگلستان ۶ ماه حبس و صد لیره جریمه معین کرده... ولی ایران در مقابل دنیا سکوت اختیار کرده می‌گویند حیوانات حقوقی ندارند. اگر آنان تا بحال حقوقی ندارند برای آنست که ما نمی‌خواهیم داشته باشند. چرا نباید حقوق آنها را مراعات کرد؟ آیا حیوان برای هوسرانی انسان خلق شده؟... بدیهی است که تمام وجدان و شرافت هر انسان او را مجبور می‌کند که در دادخواهی آنها شرکت نموده هر چه زودتر جبران حقوق پایمال شده را نماید... با این بیت خواجه حافظ علیه‌الرحمه که جامع تمام فلسفه اخلاق است به سخن خود خاتمه می‌دهیم:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن  
که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست!«  
در تهران، تنها انجمن حمایت از حیوانات کافی نیست، بلکه باید هر چه زودتر در هر کوی و برزن انجمن حمایت از درختان و نباتات نیز تشکیل داد و به حال زار درختانی که هر سال در اثر بی‌آبی یا آزار کودکان و جوانان خشک می‌شوند فکری کرد.